

و هر دو به تربیت زیباشناسی کمک میکنند. تربیت فکری باعث درک حقیقت میشود و نشان میدهد که انسان با چه سعی و کوشش و با چه نیروئی حقیقت را بی پرده و حجاب می بیند. تربیت اخلاقی نشان میدهد که چگونه هر فرد میتواند با احراز شخصیت روحی و معنوی برای درک حقیقت آماده شود و چگونه ارتباط مفاهیم و ادراکات که به محبت اتصال می یابد اساس این دو قدرت (ایجاد شخصیت روحی و معنوی - درک حقیقت) محسوب میشود این ترکیب ترکیب فرضی و علمی و با عملی و اخلاقی نیست بلکه نماینده خود فرد است. با این همه تربیت فکری و عملی با تربیت زیبایی کامل میشود و یا بهتر بگوییم با آن دو تربیت ترکیب می یابد و ضمیمه آن میشود.

### تربیت هنری

اشتباه است اگر تصور بکنیم تربیت از نظر زیباشناسی فقط بمنظور تکمیل تحول روحی است بلکه این تربیت در ایجاد آن تحول دل بزرگی را عهده دار است. همینطور است تربیت هنری و فواید تاریخی و اجتماعی آن. هنری فسیون (۱) میگوید: پیشرفت آموزش هنر و تاریخچه آن در سالهای اخیر مسلمانهای از قدمهای برجسته دوران ما میباشد.

**هدفهای تربیت هنری - هدفهای تربیت هنری مفصل و پیچیده است:**

۱- هدفهای ملی و اجتماعی - آشنائی بتاریخ هنرهای بزرگ ملی ( معماری - نقاشی - گراورسازی - حجاری - موسیقی ) و همینطور آشنائی بهنرهای کوچک ۲ که حد فاصل بین کارهای هنری و صنعتی میباشد ( از قبیل حکاکی - زرگری - شیشه سازی - کوزه گری و سفال سازی - مبل سازی - پارچه و غیره ) باعث میشود که بانبوغ عمومی يك ملت تماس نزدیکتر بیابیم و به بینیم افراد آن ملت چگونه طبیعت را می بینند و آنرا نشان میدهند و عادت و طرز زندگی آنان چگونه است مثلا ائانه دوران تجدد (رنسانس) و قرن ۱۸ در فرانسه نمونه ای برای درک زندگی آن دوران است.

همینطور است حجاریهای ژان گوژن ۳ و تابلوهای پوشه ۴

1 - Henri Focillon

2 - mineurs

3 - Jean Goujon

4 - Bouché

۲- هدفهای فنی و حرفه - صنعت ماشینی هرگز کار و حتی صنعتگر را از بین نبرده است و شاید هرگز از بین نبرد. بلکه برعکس هر قدر صنعت رو به تکامل می رود با هنر و کارهای دستی رقابت بیشتر میشود (مثلا عکاسی بانقاشی) و از آنجا لزوم تربیت هنری بیش از پیش محسوس میگردد.

۳- هدفهای خود زیبایی- تربیت زیبایی در آغاز با تربیت حواس و محرک حواس همراه است و ولی بعد از این مرحله بالاتر می رود. تربیت حواس که در عین حال تربیت فیزیکی و دستی و علمی است مستلزم اینست که کودک بتدریج نگاه کردن، ملاحظه و مقایسه و بکار بردن را یاد بگیرد. هنری گوئی ۲ در این باره چنین میگوید. مقصود از آموختن شناختن اشیاء است و مقصود از شناختن شناختن ظاهری نیست (و گرنه برای این منظور بکار بردن حواس کافی بود) بلکه منظور شناسایی باطنی است.

این شناسایی چیست؟ - در حقیقت ما چیزی را فقط موقعی میشناسیم که بدانیم چگونه ساخته شده است و بتوانیم اقلا درمخیره خود تاریخچه تشکیل و یا ساختمان آنرا در نظر بیاوریم، باین ترتیب در اشیائی که ما میشناسیم دو چیز وجود دارد: آنچه که میتوانیم بشناسیم و آنچه که نمیتوانیم بشناسیم. مثلا اگر بتوانیم اجزاء و پیچ و مهره های يك اتومبیل را از هم باز کنیم و دوباره ببندیم و تاریخچه ساختمان آن در نظر ما واضح و روشن باشد میتوانیم بگوئیم که اتومبیل را میشناسیم ولی اگر در يك تابلو ولو بتمام حرکات نقاش دقیق شویم و خواص شیمیائی رنگها را بدانیم نمیتوانیم بگوئیم که آن تابلو را میشناسیم. زیرا در اثر هنرمند چیزی وجود دارد که ما نمیتوانیم آنرا درک نمائیم و آن چیز همان است که ما آنرا الهام میگوئیم و معتقدیم که الهام بسدل هنرمند فرود میآید و مربوط به نبوغ و استعداد مخصوص خود هنرمند است. ما شین ساخته میشود ۳ ولی تابلو و سایر آثار هنری ابداع و ایجاد میشود ۴

هر جا که ایجاد و ابداع هست چیز اسرار آمیز و رموزی نیز وجود دارد زیرا عقل ما نمیتواند تمام جزئیات آنچیز را که در حین تکوین و ایجاد شدن است درک نماید.

1 - Sensorimoteur

2 - Henri Goutier

3 - Fabrication

4 - Création

آن چیز مرموز همان است که هنرمند از وجود خود در اثر باقی میگذارد. علاوه بر خاصیت های محسوس و معقول الهام هنرمند را نیز باید در نظر گرفت. تشابه اثر بموثری که آنرا ایجاد کرده است برای کسی هم که این اثر را تماشا میکند پوشیده نیست. درك زیبایی چیزی عبارت است از توافق با احساساتیکه آن اثر را بوجود آورده اند و گوئی آن شیئی با ما ارتباط معنوی دارد. همینطور درك زیبایی اثری باعث سازگاری و توافق با سازنده آن اثر و بالاخره تمام کسانی که آن اثر را تماشا و تحسین کرده اند میشود زیرا یقیناً همان احساسات در آنان نیز بوده است. بهمین جهت هیجانات هنری بیشتر بهیجانات عشقی شباهت دارد با این تفاوت که بجای انسان بجاذبه شیئی جواب داده میشود.

در هیجان زیبایی تمام مدرکات در هم نفوذ میکنند و با تربیت زیبایی است که روح آدمی خود را باز می یابد. احساس هنری که درونی ترین احساسات ماست در عین حال یکی از بزرگترین مظاهر اجتماعی نیز میباشد. اعجاز هنر در این است که ما را در آن واحد با خود و دیگران مربوط میازد و لولوا اینکه این دیگران برای ما کاملاً ناشناس باشند (یعنی ولو هنرمند را نشناسیم همینکه اثر او را دیدیم و پسندیدیم مثل اینکه با خودش مربوط و آشنا شده ایم) و این جلوه اجتماعی هنری بالاتر از جلوه اجتماع ظاهری است زیرا اجتماع معنوی حقیقی همان اجتماع احساسات و افکار میباشد.

**پیشرفت تربیت هنری** - اگر تکمیل تربیت هنری کودک قبل از سن بلوغ عملی نباشد لااقل میتوان کودک را در محیط خانه و مدرسه برای چنین تربیتی آماده ساخت مثلاً بر رسم و نقاشی ورقص و آواز و توجه و دقت کافی مبذول داشت کودک از همان ابتدا در برابر رنگها - بازی رنگها - آهنگها و ملودیها - حساس است، آنگاه که سرگرم بازی است ناگهان میایستد و تماشا کردن و گوش دادن میپردازد. با این تربیت مقدماتی کودک خواهد توانست بعدها نسبت باشکال و اوزان دقیق و حساس باشد.

تربیت هنری ب سه وسیله انجام میگردد: ۱- تاریخچه انواع هنرها ۲- عملی ساختن هنرها (با حداقل مقدمات آن) ۳- مطالعه آثار هنری و کپی آنها (مقصود از مطالعه تماشا و یا شنیدن يك اثر هنری یا تفسیر و توجیه علمی آن است):

۱- تاریخ هنر - مطالعه تاریخ هنر نخستین قدم برای درك هنرهای زیباست. تاریخ

هنرهای زیبا جزو تاریخ عمومی تمدن بشری است. در اینگونه تاریخ میتوان آثار هنری را از لحاظ زمان و مکان و مکتب و سبک طبقه‌بندی و روابط آنها را باهم و نیز تاثیر محیط را در آن آثار تجزیه و تحلیل کرد.

تاریخ هنرها آنچه را که میتوان از لحاظ خارجی توضیح داد بیان میکند ولی بدیهی است که نمیتواند آنچه را که باعث شده است اثری جزو هنرهای زیبا قرار گیرد تفسیر و توجیه نماید.

در تاریخ هنرها باید محل مخصوصی برای اصطلاحات فنی هنر در نظر گرفت ۱ در بعضی هنرها از قبیل گراورسازی اصول فنی در درجه اول اهمیت قرار دارد و ترقی آن تقریباً دوش بدوش تحول و تکامل اصطلاحات فنی آن پیش میرود. این شناسائی فنی برای تمام هنرهای زیبا لازم است زیرا بدون آن هنرهای زیبا وجود خارجی نمیداشت ۲- بکار بستن هنر- در یاد گرفتن هنرهای زیبا سه قسمت را مورد توجه قرار میدهیم: نمونه برداری حجاری ۲- نقاشی- آواز.

در بعضی از آموزشگاههای امریکا کودکان روی جلگه وسیعی با گل و خاک اهرام و معابد فراغنه مصر و نظایر آنرا درست میکنند و باین ترتیب این آثار هنری را عملاً یاد میگیرند. در نقاشی بهتر از نمونه برداری حجاری میتوان آثار هنری شخصی ایجاد کرد مخصوصاً اگر نقاش بسن و رسوم نقاشی کلاسیک مقید و محدود نباشد و با تربیت چشم و هوش و تصور و مطالعه در زندگی و تراکیب تزئینی ذوق و سلیقه را پرورش دهد.

به همین جهت نقاشی هنری از ترسیم هندسی بمراتب مهمتر است زیرا ارزش ترسیم هندسی فقط از لحاظ فایده ایست که دارد و حتی در خود نقاشی هنری نقاشی آزاد و از روی طبیعت بمراتب از نقاشی تقلیدی و از روی مدل مهمتر است.

در پرورش احساسات انسان موسیقی بهمان نسبت که خالی از هر نوع فایده مادی و فنی است دل مهمتری را بازی میکند.

بعضی از موسیقیها برای التذاذ شهوانی است. برخی دیگر برای تربیت و التذاذ

حواس و بالاخره یکنوع موسیقی وجود دارد که مخصوص هوش و فکر است و مربوط به بیجانان عالی ادراک و روح بشر میباشد .

استعدادی که انسان برای درک يك صحنه موسیقی بکار میبرد از لحاظ ظرافت احساساتی و نرمی فکر و ظرافت ذوق که متر از يك صحنه ادبی نمیباشد . برعکس میتوان گفت که کلمات در قبال اصوات بشمار خشن و ناچیز میباشند .

آیا نیازی هست که بگوئیم موسیقی بیشتر از هر هنر دیگر وسیله اجتماعی کردن است ؟ سعی و کوششی که دیگران برای تقویت حساسیت دسته جمعی و آواز دسته جمعی بکار میبرند موید این نظریه میباشد .

اما آواز دسته جمعی یکی از اجزاء موسیقی است و اگر با وزن مکانیکی اجرا شود تاثیر آن در تربیت روحی انسان بسیار ناچیز خواهد بود . تربیت حقیقی موسیقی چیز دیگری لازم دارد . حقیقت اینست که کودک همانطوریکه به گرامر آشنا میشود به موسیقی نیز آشنائی پیدا میکند و همانطوریکه شروع بحرف زدن میکند آواز خواندن را نیز یاد میگیرد بدون اینکه قواعد حرف زدن و یا آواز خواندن را بداند . آشنائی بموسیقی مستلزم تربیت سه گانه گوش - صدا و حس اوزان است . اساس مطلب اینست که انسان درستی صداها را که پایه تمام اقتباسات بعدی است درک نکند

۳- تردیدی نیست که ادراک زیباشناسی و ابداع يك اثر هنری یا استفاده از آن خود یکی از موالید مستقیم وجدان انسان یا به عبارت دیگر يك اثر و زائیده روانشناسی است . در اشعار و افکار هنرمندان متفکری چون شیلر آلمانی ۲ و سه آی فرانسوی ۳ و ویکتور باش ۴ و کروس ۵ ایطالیائی میتوان بستگی مستقیم و تردید ناپذیر زیباشناسی و روانشناسی را دریافت ۶

ادراکات و مطالعات روانشناسی از نظر زیباشناسی در کلیه شاهکارهای هنری

- 1- Socialisation 2- Schiller 3- Séailles 4- Victor Basch  
5- Croce

۶- در کتاب روانشناسی هنر از دولا کروای فرانسوی ( Delacroix ) مطالب

جالب و مفیدی در این باره می توان یافت

فارسی چون شاهنامه فردوسی و دیوان غزل حافظ شیراز و کلیات سعدی و آثار آسمانی مولانای بلخ دیده میشود.

تموج احساسات آتشین و حالات پرهیجان و عشق آمیز از تار و بود غزلهای حافظ میریزد و اغلب عمق احساسات و حالات تاحدیست که شاعر بزرگ از بیان و القاء تمام آنچه درک میکند اظهار عجز مینماید و ادراکات زیبا شناسی خود را از شدت عمق و عظمت قابل توضیح و تبیین نمیداند:

هر دم از روی تو نقشی ز قدم راه خیال      با که گویم که در این پرده چها می بینم  
کس ندید دست زمشک ختن و نافه چین      آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم

یا: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

آیا می توان مطالعه روانشناسی و موج احساسات درونی را که با عالی ترین جلوه های زیباشناسی آمیخته است در غزلهای حافظ بمطالع:

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد

یک نکته ازین معنی گفتیم و همین باشد

و: حاشا که من بموسم گل ترک می کنم  
من لاف عقل میزنم این کار کسی کنم

و: دیده دریا کنم و صبر بصحرا فکنم

و اندرین کار دل خویش بدریا فکنم

و: بلبلی برگ گلی خوش رنگ در منقار داشت

و اندرین برک و نوا خوش ناله های زار داشت

و: یوسف گمگشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

وده ها غزل دیگر نادیده گرفت

در نظر ویلیام جیمس احساس ما از طبیعت هرگز فارغ از تاثیر ادراک زیباشناسی

نیست و در عمق جهانی که با حواس خود در می یابیم جهانی از نظر زیباشناسی

موجود است .

چیزیکه باید بتاریخچه و عمل هنرهای زیبا افزود عبارت از نشان دادن آثار هنری و تفسیر آن میباشد . در این مرحله جوان هرچه از تاریخچه و فن هنرهای زیبا میداند یکجا گرد میآورد ولی از این مراحل باید پافرا تر گذاشت تا برآستی بتوان ذوق را پرورش داد . يك تابلوی روپن - يك حجاری میکل - يك قطعه موسیقی دوبوسی از لحاظ ترکیب و طرز عمل و نتیجه و تاثیر عیناً مثل يك قطعه غزل حافظ و مولوی و سعدی است .

تربیت هنری تاثیرش کمتر از تربیت ادبی نیست حتی میتوان گفت که تصنع و تجرد و لفاظی ادبیات را موسیقی جبران میکند . مطالعه يك شاهکار هنری همیشه تا اندازه ای برگشت به حقیقت است .

موريس اما نوئل راجع بموسیقی میگوید : انسان نه فرشته است نه حیوان . در ایده آلی ترین و خیالی ترین قسمتهای هنری يك جنبه نفسانی وجود دارد و برای اینکه کسی موسیقی دان بشود لازم است که اشیاء متناسب و موزون را از لحاظ فیزیکی و فیزیولوژی نیز درك کند . موسیقی روی احساسات مقدماتی و معینی بنا گذارده میشود هنری فوسیون که از هنرها بطور عموم بحث میکند میگوید : « این حوادث که در زمان رده بندی شده اند قبل از هر چیز در قضا متعین میباشد . ارزش ظاهری آنها در وجود ما کارگر است ، این آثار يك ماده - يك شکل - يك رنگ - يك وزن و حتی يك قشر و پوست دارند .

هر اثر هنری تبدیل حقیقت به معنی را نشان میدهد و آشنائی با آثار هنری که باعث درك زیبایی آن میشود روح آدمی را تعالی مینماید .

### تربیت هشیقی<sup>۱</sup> ( تربیت عرواطف )

یکی از مشخصات خیلی عجیب تعلیم و تربیت جدید اینست که برای پرورش درونی ترین احساسات بشری جا نگذاشته است احساساتی که در رأس آن قوی

ترین و پرشورترین عواطف یعنی محبت قرار گرفته است .

تنها جامعه است که با تشبیت مقام محبت و ادراک وظیفه‌ای که این حس برای تلقین و الهام هنرهای زیبا و ادبیات بعهده دارد در هر زمان شکل مخصوصی بدان داده است .

بنظر میرسد بعد از آنکه جامعه تصویری از عشق و محبت را بچوانان خود تقدیم کرد دیگر درباره طرز بکاربردن آن علاقه نشان نمیدهد . علت این نقصیه چه میباشد ؟ شاید بگویند که در حدود بیست قرن تمدن مسیحی جامعه اروپائی را عادت داده است که تحول حیات درونیرا با پرده استتار و تساهل بپوشاند . مخصوصاً اگر عشق و محبت از لحاظ ظاهر و مربوط بحوادث بیرونی باشد بر حسب آداب و سنن با پرده سکوت پوشیده میشود .

این توجیه و تفسیر تا حدی درست است ولی از طرف دیگر باید دانست که تعلیم و تربیت دینی برای پرورش معمولی احساسات کمال اهمیت را قائل بوده است زیرا در این نوع تعلیم و تربیت سرنوشت فوق الطبیعه بشری اساساً مربوط بچگونگی پرورش احساسات وی میباشد . برعکس وقتی که تعلیم و تربیت از جنبه مذهبی خارج شد و موضوع آرامش روح و درستگاری را بکنار گذاشت از پرورش مستقیم احساسات نیز صرف نظر کرده ، وسواس و دغدغه خاطر که در بن مذهب مسیحیت وجود دارد باقی مانده است . اما در تربیت امروزی نتیجه آن این شده است که افراد نسل جدید در برابر مسائل زندگی معنوی و احساساتی عاجز و ناتوان باشند . تعلیم و تربیت جدید بیشتر به پرورش فکر و هوش میپردازد نه پرورش روح .

همان بیعلاقگی بخانواده‌ها نیز سرایت کرده است بطوریکه یک نوع خودداری متقابل نسلی را از یکدیگر جدا میکند . با اینهمه پرورش احساسات و مهر و محبت اساساً بعهدۀ خانواده است .

اما اعتماد کلی در تعلیم و تربیت امروزی بقدری کم است که پدر و مادر احساسات فرزندان خود را پوشیده میدارند . مادران درباره دوستی و اولین تمایلات مهر و محبت و اولین تجربیات فرزندان خود از لحاظ اجتماعی و خارجی قضاوت میکنند و هرگز از



انعکاس و تاثیر این ناملايمات در زندگي خصوصي آنها صحبت نميکنند .  
 اين نقيصه علل تاريخي و روانشناسي دارد . دوره باوغ دوره ايست که انسان چون  
 بتکامل خود پي مي برد ميخواهد براي خودش مورد تصديق قرار گيرد و قبل از همه چيز  
 سعی ميکند خود را از قيم و مويت نسل پيشين رها سازد ؛ احساسات تازه اي که در خود  
 مي بيند ، گردابهاي نفساني که او را از هر طرف احاطه مي کند دنياي تازه و بکري براي  
 او پديد ميآورد و رموزي در برابرش منکشف مي سازد که موظف بمحافظت و کتمان  
 آن مي باشد . و اين حالات را پناهگاهي ميداند که براي باز يافتن خود بدان پناهنده ميشود  
 اين وظيفه براي پدر و مادر و مخصوصا مربيان سخت است . شرح و تفسير  
 متن هاي ادبي - درسهاي راجع بتشکيل خانواده و وظيفات آن : اينست حدود و ثغور  
 کار مربيان . زندگي حقيقي اشخاص بالغ خارج از دسترس مربيان بسط و تحول پيدا  
 ميکند . مثلا در کشور فرانسه اگر چه انسان در مرکز ادبيات ملي قرار گرفته است  
 مباحث عشقي موضوع اساسي شعر و رمان مي باشد و تمام اينها ممکن است براي ترقق  
 و تجزيه روانشناسي کمک بکنند ولي هرگز در تشکيل و پرورش مستقيم آن احساسات  
 ياري نخواهد کرد . زيرا ادبيات کلاسيک بيشتر به تحقيق زيبائي ميپردازد و روش عمومي  
 و جهاني اين زيبائي باعث ميشود که جواني که تراژديهاي راسين و کمديهاي مولير و  
 درامهاي هوگو را مطالعه مي کند نمیتواند موضوعات ناشي از احساسات را با زندگي  
 مثبت منطبق سازد . عشق درهمه جاهست اما بقدری در افافه پيچيده است که بيشتر  
 بتعقل و تفکر شبیه است تا به احساسات .

اگر ادبيات در احساسات جواني تاثير مي کند فقط از احاطه خيالي است و اين  
 احساسات تنظيم و تحول آنرا توجيه نميکند . اما راجع بدرسهاي اخلاقي خانوادگي  
 بايد گفت ارزش آنها نظير ارزش ساير درسهاي اخلاقي است که متکي بر تجربيات محسوس  
 نمي باشند . تازه اگر اين اندرزها با تجربيات روزانه منافات نداشته باشد باز جای  
 شکرش باقي است .

با اينهمه نمو احساسات ادامه پيدا مي کند و بستگي پيش آمدها ( و احيانا به  
 پيش آمدهاي بد ) دارد .

تحوّلات عمومی محیط اجتماعی نزدیکی دو جنس مخالف (زن و مرد) را بیش از پیش تسهیل کرده است. با اندک توجهی در کیفیت جوامع امروزی می‌توان دریافت که کوچه و بازار و رمان و سینما همه باعث تلقین احساسات میشود ولی متأسفانه هیچ عاملی این تلقینات را مراقبت و مواظبت و تعدیل نمی‌کند. آیا با شرح این مقدمه باز می‌توان از انحطاط اخلاقی امروزی تعجب کرد؟ بدیهی است قوانین اخلاقی که امروزه درباره مسائل جنسی و احساسات عشقی موجود است قابل بحث و تأمل می‌باشد.

شرم و عفت - مناسبات عشق و ازدواج - وفاداری در زناشویی همه اینها مسائلی است که علمای اخلاق (مورالیست‌ها) دوست دارند در اطراف آن بحث کنند ولی نتیجه‌ای که از آن گرفته میشود مثل سایر معتقدات عمومی و آداب و رسوم اجتماعی مبهم و نامعین است. مثلاً در قرون وسطی با اینکه زنان زناکار را بشدیدترین مجازات می‌رساندند بازار داستانهای بی‌پرده و وقاحت آمیز رواج کاملی داشت.

سهولت آداب و رسوم هرگز اخلاق عمومی و فردی را بهتر نکرده است. قوانینی که باعث محدودیت استقلال بشر شده است در عین حال بر روابط جنسی آزادی بیشتر بخشیده است.

برای انحطاط اخلاقی يك ملت هیچ چیز موثرتر از این نیست که جوانان را در غرایز خود آزاد و عنان گسسته بگذارند. بنا بر این باید بحث را کنار گذاشت و توقعات و نیازمندیهای اساسی بشر و جامعه را در نظر گرفت: سرآمد این نیازمندیها تملك نفس و خوبستن داری است که درست نقطه مقابل آزادی غریزی می‌باشد. از طرف دیگر عشق غیر از غریزه جنسی است، عشق از غریزه جنسی منشعب نشده است زیرا کل در جزء نمیتواند جا بگردد و عالی در دانی مقام نتواند کرد بلکه غریزه جنسی است که از عشق منشعب شده است زیرا از لحاظ زیست شناسی غریزه جنسی نیست مگر احتیاج اختلاط و آمیزش نفوس.

بعلاوه در جامعه امروزی اروپا که محصول تربیت مسیحی و افکار فلسفی قرون متمادی است هدف عشق ازدواج و تشکیل خانواده و تربیت فرزند است. همین اصول ساده و مقدس است که باید اساس تربیت عشق و احساسات را تشکیل دهد. هدف اجتماعی

در درجه اول اهمیت است ولی هدف شخصی نیز ارزش کمتری ندارد. در این موضوع فرد و جامعه چنان بهم مربوط و آمیخته است که سعادت یکی بدون دیگری امکان پذیر نمیباشد. در سایر تشکیلات اجتماعی افراد فقط بایک قسمت از وجودشان باهم مربوطند. در صورتیکه در خانواده هیچکدام از زن و شوهر نمیتوانند چیزی را از یکدیگر پنهان بدارند. در زندگی زناشویی لحظاتی است که زن و شوهر اعماق روح همدیگر را می بینند و میتوانند آنچه را که مخالف عشق حقیقی است (از قبیل خودخواهی و خشونت و عدم ظرافت) در وجود یکدیگر درک نمایند.

غریزه جنسی جنبه مالکیت دارد در صورتیکه عشق محبت متقابل است و لذت دادن نه لذت بردن، عشق سخاوت و احسان است که درباره یک فرد بخصوص مبدول میشود و هر چه غیر از اوست فراموش میگردد در این موضوع باید طول زمان و استقامت در فداکاری را نیز در نظر گرفت.

تحقیق در ادبیات فارسی بخصوص دیوان عشق شاعر آسمانی شیراز حافظ و غزلسرای بزرگ سعدی کمال معنوی عشق و آثار مترتب بر آنرا چون فداکاری و گذشت و تسلیم و بالاخره زوال کلیه خودپرستی ها نشان میدهد. در عشق شورانگیز حافظ و سعدی محلی برای دخالت و تاثیر غریزه جنسی که بر اساسی کاملاً مغایر با مبانی عشق استوار است (یعنی خودپرستی و استفاده یکطرفه و خشونت آمیز) موجود نیست. وقتی که سعدی و حافظ حتی از تمام خوشیهای زندگی (مراد) بخاطر دوست و مراد او چشم میپوشند آیا میتوان تصور کرد که غریزه جنسی که بر اساس «مرادجویی» استوار میباشد در این میان دخیل بوده است:

اگر مراد تو ایدوست بیمرادی ماست

مراد خویش دگر بعد از این نخواهم خواست

و بالاخره در تکمیل این بحث بعشق آسمانی حافظ و امثال او باید اشاره کرد که بانبودن هیچگونه جسم خارجی بعنوان معشوق، توهم دخالت غریزه جنسی در این میان بکلی منتفی است. این شرایط حتی در عشق ظاهری نیز پیدا است

زن و شوهر اگر تنها برای تسکین غریزه جنسی بهم پیوندند همینکه این

نیازمندی مرتفع گردید بناچار از هم جدا میشوند در صورتیکه اگر این ارتباط از روی عشق و محبت باشد همواره نسبت بیکدیگر حقیقتاً و قدردان خواهند ماند.

تربیت عشقی دو جنبه دارد. مثبت و منفی که بیکدیگر مربوط اند. مبارزه بر علیه غرایز فطری آماده شدن برای درک احساسات عالی است. اگر از احساسات پست و حیوانی صرف نظر و از سرمشقه‌های بداجتناب شود این مبارزه مشکل نخواهد بود.

کمتر جوانی یافت میشود که در آستانه بلوغ تنها باطفای غریزه جنسی و رفع احتیاج پردازد. اگر تربیت جنسی آنان بنحو قابل ملاحظه‌ای پیشرفت نکند اگر بدانند که این افکار پست بیشتر نتیجه تاثیر محیط است نه زاده شخصیت خودشان البته این مبارزه و مقارمت امر محالی نخواهد بود اگر مادری که مورد اطمینان فرزند خود است دوره جوانی ویرا زیر نظر بگیرد و ویرا راهنمایی کند چرا باید ناامید باشد که روزی فرزند خود را تسلیم دختری که خودش انتخاب کرده است بکند؟

این جنبه منفی موضوع مورد بحث بود. کافی نیست که زن و شوهر بیکدیگر محبت داشته باشند بلکه باید متوجه اهمیت این محبت بوده در محافظت و هدایت صحیح آن در مسیر تکامل دقت کافی مبذول دارند. باید دانست که منظور از تشکیل خانواده تنها ارضای غریزه جنسی و اطفای نائره شهوت نمیباشد. خانواده سازمانی است که قوانین و وظایفی دارد و همانطوریکه عشق و محبت ویرای غریزه جنسی است خانواده نیز ویرای عشق و مافوق آن است. افرادی که برای تشکیل خانواده بهم می‌پیوندند باید قبلاً فکر بکنند که آیا این مقررات را خواهند توانست اجرا بکنند یا نه. مهمترین این وظایف تربیت فرزند و ابقای نسل و جامعه می‌باشد. تربیت محبت با تربیت مریبان نسل آینده تکمیل میشود.

دو نفر که همدیگر را دوست میدارند و بهم می‌پیوندند باید مراقب مهر و محبت همدیگر باشند و اساس مهر و محبت حقیقی را علاوه بر فداکاری با لطافت و ظرافت مستحکم‌تر سازند، یعنی نباید حرکات و رفتار یکی باعث رنجش خاطر دیگری گردد گرچه این عمل بطور غیر عمدی انجام بگیرد.

همینطور باید روح گذشت و اغماض داشت. خاصیت عشق تعالی و تکامل فوری

است ولی باید دانست که هیچ موجودی نمیتواند بمرحله غائی تکامل برسد و یاد آن پایدار ماند بهمین جهت گذشت و اغماض مکمل و متمم ظرافت و دقت است و نهایت لزوم را دارد و هیچکدام از این دو جز با اطمینان کامل پایدار نتواند بود. بالاترین ارزش اخلاقی محبت در این است که تمام فضایل و محاسن اخلاقی را تقویت میکند.

مثلاً تا بکسی محبت نداشته باشیم نمیتوانیم درباره او صدیق و وفادار باشیم. یعنی صفت صداقت و وفاداری نتیجه مستقیم عشق و محبت است. همینطور سخاوت و نیکوکاری جز با عشق و محبت میسر نخواهد بود.

تمام عواطف نیکو از عشق و محبت سرچشمه میگیرند و نتیجه آن تربیت احساساتی است که انسان بر اثر آن مالک نفس خود میشود و از لذات پست چشم میپوشد. تربیت عواطف که باعث پرورش احساسات پاک میباشد آدمی را در غم و شادی هم نوعان خود سهیم و شریک میسازد، بدیهی است که آدم با محبت از مرحله خودخواهی و حب نفس پافرا تر مینهد و سخی تر و رئوف تر میشود. نیروی محبت باعث معنویت و نورانیت میگردد و تمام عواطف اجتماعی از این نیروی محبت متقابل منشعب میشوند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

